

این از اوست

بیت

گاه قتل شعله شمشیر آن قاتل بس است شربت آبهم ز تیغ آن دم بسمل بس است

میر علی اکبر - پسر امیر هادی مشهدیست بعد از پدر چند روزی در

احتساب دخل کرد اما بعد از آن گوشه گرفت این مطلع از اوست. **بیت**

از خدا عمری بجان وصل ترا میخواستم

شد میسر آنچه عمری از خدا میخواستم

میر فصیح الدین - برادر امیر راستی مذکور است مردی سپاهی وش

وترک مشربست چنانچه بعضی اوقات بنوکری ترکان قیام مینمود و حالیا در تبریز متولی

نصریه است و احتساب آنجا بدو تعلق دارد و دغدغه خوش طبعی وشاعری نیز دارد

این رباعی از اوست .

رباعی

ای شوخ بیا فکر من بیدل کن قربان سرت شوم مرا بسمل کن

آندم که بناز خون عاشق ریزی از لعل لب کام مرا حاصل کن

میر سیری مشهور بناقه - مشهدیست اما در شیراز میباشد گویند روزی

مولانا حسین کاشی بمیر مطلعی میخوانده میر فرمودند که این چیزی نبود که مارا

از جای درآرد ملا در جواب گفت چیزی که شمارا از جای درآرد مطراق ساربانست

نه شعر شاعران این مطلع از اوست .

بیت

خواهم خبر از خون جگری داشته باشی کاهی خبر از بیخبری داشته باشی

امیر واقفی - اصل او از سادات نیشابورست مدت چهل سال در آستانه

امیر المؤمنین علی رضی الله عنه میبود الحال بواسطه بعضی امور هجران آن آستانه

اختیار نموده و در تبریز ساکن است و اوقات بطاعات و عبادات می گذراند و گاهی بشعر

گفتن مشغولی دارد این مطلع از اوست .

بیت

خوبان غم عشق و دل ناشاد چه دانند بیداد گران قاعده داد چه دانند

سید سایل - از سادات صحیح النسب کاشانست و در شعر به قصیده گوئی مایل

در قصیده تتبع دریای اسرار امیر خسرو میکند این بیت از قصیده اوست. **بیت**

ظالم او بر چرخ راند باد پای سلطنت آه ظلوم از پی او همچو باد صرصر است

امیر رازی - ولد میر سایلی مذکور است این مطلع از اوست

(بیت)

من بیچاره کاین بیداد گر خوی تومی بینم - دل از من دیدو من از چشم جادوی تو بینم
امیر بیخودی - همدانی است و چون اکثر اوقات از تنازل بنک بیخودسی
 بیخودانه اعمال از او سر میزند چنانکه روزی در غلیان نشاء بمسجد رفته و در حالت منجده
 نماز بنک او را ربنده بعد از آنکه بیدارش کردند گفت عجب مردم بدخالی
 بوده اید این مطلع ازوست . **بیت**

روی تو بدرو ابروی پر خم هلال عید هرگز هلال و بدر بیک جا کسی ندید
امیر رموزی - سبز واریست بر مالیست ! میشود و گاهی شعر مردم را بنام
 خود میگوید این مطلع ازوست **بیت**

مرا بزلف بتی شد دل شکسته اسیر که در جفا سرموئی نمیکند تقصیر
میر ابوالفتح - که خدا و پیشوای آن ولایات است بسیار آدمی و خلیق است
 و ملا و حکیم مشرب و در شعر نیز طبعش خوب است این مطلع ازوست

بیت

ابروان تو طیبیان دل افکارانند هر دو پیوسته از آن بر سر بیمارانند
امیر صدرالدین - اسکونیست واسکو دهیست در نواحی تبریز و میر مذکور
 باسه برادر که ذکر ایشان بعد ازین در سلك تحریر درمی آید در خدمت صاحبقرانی
 ترقی کلی کردند چنانچه در روز عید نوروز که خلائق در پای بوس میامدند و شاهزاده ها
 و امرای بزرگ و سایر سادات پای آن حضرت را بوسه میدادند اما چون روستائی
 و کم تجربه بودند خاطر جمیع ارکان دولت و ملازمان حضرت را از خورد آزرده ساخته
 بلکه آن حضرت را نیز از خود آزرده و از ایشان بتك آمد حکم فرمودند که
 باسکویه بوده من بعد باردوی همایون نمایند و گویند این بیت در حق ایشان گفته اند

بیت

روستائی اگر ولی بودی خرس در کوه بوعلی بودی
 بهمه حال اندک مولوبتی دارد و خط نستعلیق را نغز مینویسد و درین اعمال
 او را زیاده میلی نبوده اما برادران دیگر بسخن او عمل نمیکردند این مطلع ازوست

بیت

تا چو کل خندان ترا در روی هر کس دیده‌ام غنچه‌وار از رشك آن بر خود بسی پیچیده‌ام
امیر فخرالدین محمد - برادر میر مذکور است، او نیز اندک طالب علمی دارد و از او حیثیتی که مشاهده شد اصول در رقص بود و با وجود گیسوها رقص از او بد نمی نمود این مطلع از دوست **بیت**

تیری که ز شست تو مرا بر جگر آید من منتظر استاده که تیر دگر آید
امیر نظام‌الدین - او نیز برادر شید مذکور است و او گلید دار کتابخانه صاحب قرانی بوده است و در اواخر بدان مرتبه رسید که میخواست وکیل شود و برادر بزرگ خود را صدر گرداند و برادر دیگر را مهرداد چون پروانه اقبال ایشان بمهر اختتام رسیده بود تدبیرات فایده نکرد همه حال این مطلع از دوست

بیت

زلف است بگرد رخ دلدار پریشان یا سنبل تر گشته بگلزار پریشان
امیر ابوالمحمّد - او نیز برادر خرد آن بزرگوار است و بسیار پیش خود برپاست و مدافع و بواسطه او آن برادران دیگر بعباد گرفتار شدند .

بیت

همه در پیش خود صاحب کمالند همین باشد کمال بی حیاشی
با وجود آنکه بغیر از خر سواری دیگر حیوان نکرده‌اند دغدغه چابک سواری داشتند و چنانچه بچوکان باختن و سبق انداختن گاهی توجه میکردند دروغگوئی او در مرتبه بود که قصیده دیگری را در مجلس بهشت آئین صاحب قرانی خوانده صله عظیم گرفت که این مطلع را من گفته‌ام **بیت**

دل که در دایره عشق در آورد مرا همچو شمع آتش سودا بر آورد مرا
امیر الهی استرآبادی - بجزفت قصابی مشغولست و در سخاوت مثل جوانمرد قصاب این مطلع از دوست **بیت**

مجنون بکوشه ز جنای زمانه رفت دیوانه اش مخوان که عجب عاقلانه رفت
امیر رضائی - اصلش از سادات هزار جریست اما در سمنان بامر قضا اشتغال داشته این مطلع قصیده از دوست **بیت**

آن نقطه که نیست وجودش دهان تست موئی که هیچ عرض ندارد میان تست
میر مرسل — از شهر ساوه بوده و اوقات او به بزازی میگذشت این مطلع ازوست

بیت

من غریب نه یاری نه همدمی دارم غریب درد سری و عجب غمی دارم
امیر اصیلی — از سادات سرقه است سیدی آدمی صفت است این مطلع ازوست

بیت

دردا که مرا بر سر گویت نکذارند يك چشم زدن دیدن رویت نکذارند
میر شمس الدین — از بزرگ زادهای کرمانست و از کریمان زمان این مطلع ازوست

بیت

آن شوخ جفا جو که ز کل پیرهنستش صد یوسفو یعقوب بچاه ذقنستش
میر قریش — از کاشانست در رمل و قوفی دارد و سایر احوال او ازین مطلع و
بیت معلوم توان کرد که برای خود گفته **بیت**
زان خوشدلم که یار همیگفت با رقیب سید قریش اسب مرا بردو آب داد

منم قریش که سر حلقه لوندانم اما مزاده چپا نیسان میدا نم
امیر زنده دل — ساده نیست ابدالوش و دیوانه طور میگردد این مطلع ازوست

بیت

گر خدنگی بردل اید زان که ان ابرو مرا مونس باشد بزیر خاک در پهلو مرا
میر هادی — از ولایت استرآبادست شعری که گفته است اکثر هجوست این
مطلع ازوست . **بیت**

فضا زمشک خطی تابروی یار نوشت نیاز مندی مارا بران **کنار** نوشت
عالم حظیره بدن خاکسار ماست چرخ کبود اطلس روی مزار ماست
امیر هاشم بخارالی — مولویتی داشت ومدتی بصدارت سلاطین آنجا قیام

بیت

مینمود این مطلع ازوست
بناز سر مه مکش چشم بی ترحم را نشانده گیر بخاک سیاه مردم را
میر نوربخشی — از جمله خوش طبعان آن سلسله است الحق طبعش در شاعری

بند افتاده است دیوان غزلی تمام کرده این دو مطلع ازوست **بیت**
سکت در پاسبانی شب ندارد آنچه من دارم که سکراناسحر خوابست من تاروزیدارم
ناصر مگو که عشاق در باختند جانها چندین هزار رفتند ما هم یکی از آنها
میر عبدالصمد - کاشی است عطائی تخلص میکرد و در نقاشی و تصویر و تذهیب

استاد بود این مطلع ازوست **بیت**

خویش را در جستجو رسوای عالم میکنم چون تو پیدامیشوی من خویشراکم میکنم
میر مرتضی زرگر - از جمله سادات کاشانست دیوانه وش و سودائی
مزاج بود جنونش او را در کارهای عجب میداشت و نوبتی در پیش یکی از حکام گفته
بود که در خواب چنین بمن گفتند که در قم در فلان ویرانه کنجی هست و از آنجا
که خام طعمهای حکام است باور کرده بحفر آن حکم فرمودند و اما بغیر مشقت و
رنج از آن گنج چیزی نیافتند بعد از آن اظهار جنون فرموده متوجه گیلان شدند
این مطلع ازوست

بیت

خط توگرد خجالت بروی ماه فشاند قد تو سرو روان را بنخاک راه نشاند
امیر حسن عبدال - از کهنه شاعران آنجا بود و این مطلع ازوست

بیت

خال رخسار ترا در دل نشستی دادهام دل بدست هندوی آتش پرستی دادهام
میر عبدالشجوه - این هم از کهنه شاعران کاشانست این مطلع ازوست

بیت

چو غنچه مدتی بودم بمستوری و تنهایی زمستوری گلی نشکفت هم رندی و رسوائی
میر مظفر طیب - از شهر کاشانست و طبابت مشغول بود و دران علم و سایل
دارد و در حکمت نیز رساله نوشته موسوم باخلاق شاهی و دیوان غزل هم دارد این
مطلع ازوست

بیت

ما نقد عمر صرف ره یار کرده ایم حاصل ز عمر خویش همین کار کرده ایم
میر عزیز قلندر - از کاشانست و بتجارت مشغول بود این مطلع ازوست

بیت

دلو جانم و داع خانه تن میکند امشب که آه آتشیمن خانه روشن میکند امشب

میر هبة الله - کاشانیست و از کمال شهرت وی در هجو و بی‌قیدی و وسعت مشرب و بی‌خیالی احتیاج بتعریف ندارد و هفتاد سالست که اوقات عزیز را بدین خواری صرف کرده و میکند این مطلع ازوست **بیت**

غم تو هر که خورد شاد و بی‌الم باشد سگ تو هر که شود آهوی حرم باشد
سید یعقوب - اگر چه اصل او از قم است اما در کاشان متولد گردیده و هم در آنجا بنیاطی اوقات میگذرانید این مطلع ازوست **بیت**

دوشینه یکی وصف جمال تو ادا کرد نا دیده رخت مهر تو جا در دل ما کرد
میر عبدالله - پسر میر عبدالصمد مذکورست بشعر شناسی مسلم اهل کاشان

این مطلع ازوست **بیت**
 پریشان ساز کاکل را و جمعی را پریشان کن
 بزنجیر جنون از سر بنمای عقل و بران کن

گویا سید مذکور شعر مردم را می شناسد ولی شعر خود را نمی شناسد

میر عبدالصمد - درری قاضی است از جمله قاضی سیف‌الدین واجداد او در ری بامر قضا اشتغال می نموده‌اند و او نیز مدتی قاضی بوده و از علم فقه و انشا و قوفی داشت این مطلع ازوست **بیت**

زهریکدانه خالت خرم غم بر جگر دارم بیا بنگر که از تخم محبت من چه بردارم
قاضی مسعود - که اکنون بر مسند قضای ری متمکن است پسر قاضی مذکورست در طبیعت شعر و سلیقه معنا و تنوع فقه و اقسام فضایل مشهور است این مطلع ازوست **بیت**

نه مرا شهره شهر این دل حیران کرده فاش اسرار مرا دیده گریان کرده
امیر عین‌القضات - برادر زاده قاضی مذکور است طالب علم خوب بود و در شعر هم فکری میکرد این مطلع قصیده ازوست **بیت**
 جهان طفل است و پیر عشق استاد سبق خوانش

سبق رسوائی و ویرانها کنج دبستانش

امیر جعفر صادق - از سادات قاضی سیف‌الدین است و مردی گوشه نشین

است این مطلع ازوست **بیت**

جز ناله رفیقی من بیچاره ندارم فریاد که غم دارم و غمخواره ندارم

میر مطلبی - مولدش از شهر تونس است و اوقات تجارت میگذراند و کریم و لطیف

است و هر کس که ازو شعر میطلبد تا چیزی باو نمیدهند شعر نمیخواند و در شعر

او معانی خاص باو بسیارست این دو مطلع از اشعار اوست **بیت**

ز بسکه تیر پیاپی گشوده به تنم درون پوست چورگها نماید از بدنم

چون خدنگ خود کشید از خاک آن زیبا پسر ماند چشم خاک باز از حسرت تیر دگر

میر محمد عواهل - از سادات ری است و متقی و تخلص مینماید وجه تسمیه اش

آنکه در سن کهولت رساله عواهل نحو را میخوانده ظرفا او را باین اسم مشهور

ساخته اند اکثر اوقات در شعر خواب است که بگوید این مطلع در تعریف مازندران ازوست

بیت

اندین مازندران کس را چرا گیرد لعل کبک رقاص است و چنگی پشه و خوش خوان شغال

امیر عنایت الله - متولی مزار امه زاده عالی مقدار سید عبدالعظیم است که

در شهر ری است پیش از تولد شعر میگفت این رباعی از اوست **بیت**

ای دل طلب وصال جانان نکنی تا محنت مهر بر خود آسان نکنی

تا پا نهی ز ورطه عقل برون سر منزل خویش کوی جانان نکنی

امیر نور الله - پدر سید مذکورست وار نیز در خدمت آن آستانه متبرکه

می بود این مطلع ازوست **بیت**

دست رقیب داشت بدست آن نگار مست خندان زمن گذشت و مرا گریه داد دست

امیر سید - برادر میر نور الله و دغدغه شاعری دارد اما ناموزونست یکروز

در حضور بعضی از یاران بخواب رفته بود بعد از ساعتی برخواست و بی آنکه وضو

سازد بنیاد نماز کرد یاران گفتند چرا بی وضو نماز میکنی جواب نمود که وضو

ساخته بخواب رفته بودم گفتند نه خواب کردی وضویت باطل شد گفت خاصیت

من نیست که در خواب وضوی من باطل شود **بیت**

زهی مراتب خوابی که به ز بیداریست

و این مطلع درویش دهکی را کسی سالت گفته بنام خود میخواند

(بیت)

میکند پروانه ترك جان و میسوزد روان تانه بیند شمع خود را مجلس آرای کسان
امیر هدایت الله - از سادات آنجاست و در تقوی و صلاح از عزیزان دیگر

به است و گاهی در شعر میل میکند و تخلصش عظیم است این مطلع ازوست **بیت**
چو از عشقش بود صد چاک در پیرهن جانم مدوزای همنشین بهر خدا چاک گریسانم

سید عایشاه - برادر میر هدایت الله است این مطلع ازوست **بیت**
از سر کویش مرا نبود هوای پای گل بی گل رویش کجا باشد مرا پروای گل
امیر شاه میر - پسر امیر عنایت الله است که متولی امامزاده عبدالعظیم است
و خالی از حدت مزاجی نیست و شعر بسیار بخاطر دارد و گاهی نیز شعر میگوید این

مطلع ازوست

بیت

ساقی چه دمی جام می ناب بدستم کز جام می عشق بتان بیخودو مستم
میر شاهکی - پدرش از سادات قم است اما او در ری می باشد و گاهی نیز

شعر میگوید این مطلع ازوست **بیت**

مدتی شد که جدا از رخ جازان شده ام و چه چکریم که چنان بی سرو سامان شده ام
امیر قاسم - برادر سید شاه میر است و جوانی فقیر است این مطلع ازوست

زدل رشک آیدم چون بگذرد درد دل خیال تو چنان بینم که افتد چشم غیری بر جمال تو
امیر عجیبی - از سادات ری است و بغایت فقیر است این مطلع ازوست

بیت

دارم بسینه ناوکی از چشم پرفت پنهان نمیکنم نظری هست بامنت
سید حسین واعظ - شروانی بود و درانشا خوب و خطش مرغوب و شعری هم

میگفت و فیضی تخلص داشت این مطلع ازوست **بیت**

دلا دیوانگی و عاشقی یاران هم دردند که هرگز گرد نااهلان تر دامن نمیگردند

امیر رضائی - سیدی متقی و پرهیزکار بود این مطلع ازوست **بیت**

سرمه را که بود منت غیری همراه کور بادا که کند چشم بدان سرمه سیاه

امیر فضلی - در شهر خود اوقات بقالی میگذراند این مطلع ازوست **بیت**

خوش آنکه بحالم نظری داشته باشی با دلشده خویش سری داشته باشی

میر ابراهیم حسین - از سادات مختار سزواری است و برادر اعیان میر محمد

قاسم است بغایت جوان لوند مشرب بی قید بود و گاهی بگفتن نظم مبادرت مینمود

این مطلع ازوست

بیت

مستی می عشق ز خود بینخیرم کرد بیخود ز خودو هم زجهان در بندوم کرد

میر ناطقی - ازسادات قزوینست این مطلع ازوست **بیت**

ای گل شده مدم هر خار چه حاصل باهر خس و خاری شده یار چه حاصل

امیر مسیب رازی - ازسادات بدخشانست و سیدی آدمی صفت و خلیق است

این مطلع در منقبت ازوست

بیت

هر که رسم بنگاک در مرتضی علی جان را فدا کنم بسر مرتضی علی

امیر مسیب - ازسادات رضوی است و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده بسیار

دارد و در شاعری طبعش خوبست این مطلع ازوست **بیت**

آمد رقیب و طره جانان من گرفت گویا اجل رشید و رک جان من گرفت

امیر سعدالملک - ازسادات حسینی شهر قزوینست سیدی متقی و پرهیزکارست

و در مسجد جامع شهر مذکور امامت میکند تخصصش سائیلی است این مطلع ازوست

بیت

مشکل که شود کام من از لعل تو حاصل سست است مرا طالع و سخت است ترادل

امیر حسین - ازسادات شهر مذکور است و طالب علم خوب است این مطلع

ازوست

بیت

دمدم بهر تو ای غنچه دهن میمیرم مگشا لب بنخس و خار که من میمیرم

امیر قالبی - اصلش از اصفهانست اما در شیراز میبوده اول که در اصفهان

بوده بقالب زنی رخوت عورات مشغول می بود و اشعار رکیک او در میان مردم

بسیارست و ایراد آن از مردمی دور در آخر بخراسان رفت و در آنجا بواسطه هرزه

گویی بدست امیر عبدالغنی قوم امیر نجم ثانی که در اوایل صاحب بودند کشته شد

از اشعار او این مطلع از قصیده که در سال قحط در شیراز گفته بود نوشته شد

بیت

شهر شیراز پر از مردم آدم خوارست میروم آخر از این شهر که آدم خوارست

میر قاسم — ولد میر قاسم نجفی است که در استرآباد از مشاهیر بوده بعضی اوقات در لباس سیاه پوشان درآمده آقا شهاب زرکرا که از اعیان آنجا بود بقتل در آورده حاکم آنجا او را گرفته ومدتی محبوس بود این مطلع ازوست **بیت**
زمان پستی و ایام سر بلندی ما
تفاوتی نکند پیش درد مندی ما

امیر شمس ساوۀ — از سادات حسینی کاشانست پدرش در تولیت مزار بابا شجاع که در شهر مذکورست اوقات میگذرانید و او را داعیۀ سپاهگیری شده به تیز اندازی میل کرد و در آن کار استاد شده ترك وطن کرده و پیاده در رکاب نواب حضرت صاحبقرانی میرفت و گاهی دغدغه شاعری هم دارد و بهجو مردم را می آزارد چنانچه خواجه قباح را که جراح صاحب قرانی است هجو کرده و او نیز مثل او کلمۀ چند در سلك نظم در آورده که از ایراد آن بسی بی حیاتی ظاهر میشود بنا برآن بنوشتن آن کستاخی نشد بومه حال این مطلع را شعر خود میداند

بیت

ما کشته عشقیم نداری خیر ازما یابنی خیر آندم که نیابی اثر ازما
میر حیدر - از حفاظ سبزوار است و خالی از لطف طبعی نیست این مطلع

ازوست

بیت

تادردماغ بوئی زان مشکبو غزالست ازوادی جنونم بیرون شدن معالست
میر موسی — از سادات قاضی سیف الدین است و بطالب علمی اوقات می گذرانید این بیت ازوست

بیت

زسوز سیهام بیهوش گردد هر که او یکدم نشیند بامن و معلوم سازد حال زارم را
میر قریشی - از جمله سادات مذکورست و در شاعری رتبه شعر او بهتر از شاعران آنجاست و ملاتی و خط او هم بد نیست این مطلع ازوست **بیت**

مرا بزلف بتی شد دل شکسته اسیر که در جفا سر موئی نمیکند تقصیر (۱)
میر سعدالحق - از سادات نور بخشی است و در یزد متوطن بوده و در شعر

نصیبی تخلص میکرد این مطلع ازوست **بیت**

(۱) این بیت را در سابق نسبت بامیر رموزی داده

وقت رفتن دست چون بر طرف دامن میزند دامن می باشد که آن بر آتش من میزند

امیر قریبی - از سادات گیلانست اما در قزوین ساکن است و عاشق جوانی

شده است و شب و روز در خدمت جوانست شبها گرد کوی او پاس میدارد و این

مطلع ازوست

بیت

بسلامت ز سر کوی ملامت نروم کر روم از سر کویت بسلامت نروم

سید باقر - از جمله سادات سمنانست و در صباحت رخسار و طلاق گفتار

ممتاز و مستثناست این مطلع ازوست **بیت**

غنچه آهسته ز لعل لب جانان دم زد تند شد باد صبا بر دهنش محکم زد

گوئیا میر در حالت تندی این مطلع فرموده اند که چنین واقع شده

میر علی کیا - از سادات سیفی قزوینست جوانی درویش نهاد نیکو اعتقادست

و اوقات عزیز بکب علوم میگذراند طبعش را در شعر ازین مطلع معلوم میتوان کرد

بیت

اظهار درد دل بردار چونکنم ترسم زخوی نازکش اظهار چونکنم

میر فدائی - از سادات خراطی استرآبادست امیر عماد نام داشت این سه

مطلع ازوست

بیت

نه جوهرست بتیغ تو پیچ و تاب زده ز بهر کشتن ما نقشها بر آب زده

گویند با رقیب مدا را چه میکنند این میکند زمانه تقاضا چه میکنند

بر بسته شوخ شاطر من لنگ نیلگون نیلوفری پای گلی کشته سرنگون

میر شکری - از سادات شیراز است و در صحافی و لاجورد شوی و قوفی دارد

میگویند که در ساز دستی دارد این مطلع ازوست **بیت**

ز عقل بیهده پیمای خود مقید دینم کجاست جذبه عشقی که وار اند ازینم

سید علی کمونه - برادر زاده سید محمد ثانی است جوانی زیبا مشربست

و خوش طبع و دلاور الحال بخدمت صاحبقرانی است این مطلع ازوست **بیت**

آدم از همدی مردم عالم نشدیم تا نگشتیم سک کوی تو آدم نشدیم

میر مهزالدین - طالب علم و نیکو اخلاقت و در اشعار تخیلات نیکو دارد

و این مطلع ازوست

بیت

پری دانی چرا از دیده مردم نهان باشد که از شرم تو نتواند میان مردمان باشد
میر ابوالمکارم - حاضری تخلص میکند و از نقبای مشهد مقدسه است

جوانیست بانواع فضایل آراسته و چون هنوز از سن بیست سالگی نگذشته امید که
بمرتبه بلند رسد در جواب این غزل جامی **بیت**

بیوفایارا چنین بی رحم و سنگین دل مباش دردمندان تویم از حال ما غافل مباش
غزلی گفته که يك يتش اينست **بیت**

میزنم هر لحظه از دست غمت برسینه سنك سوی من کن يك نظر از لطف سنگین دل مباش
میر افضل خواب بین - ولد سلطان علی خواب بین است وجه تسمیه میر

مذکور چنین بود که همه کس را بهر طریق که میخواست بخواب میدید اما میر
افضل بعکس پدر واقع شده و ترتیب دیوان غزل داده این مطلع از اشعار اوست

بیت

ترا تاسزه تر گشت برگلبرك تر پیدا بدور عارضت شد فتنه دور قمر پیدا

گهی زان تاب میسوزانیم که ز آتش هجران بهر وجهی مرا میسوز اگر پیدا و گر پنهان
میر عبدالکریم - برادر میر مقبولست که قبل از این مذکور شد در طلب

علم زحمت بسیار کشیده و در رمل وقفی دارد این ازوست **بیت**

مه من شیوه یاری و داداری نمیداند طریق مهر و آئین وفاداری نمیداند

میر ابراهیم قانونی - از اکثر فضایل بهره مندست و خطرا نیز خوب می
نویسد و قانون را در روش مینوازد و در نغمات پر آهنك است و این رباعی ازوست

رباعی

تامل تو دلفروز خواهد بودن کارم همه آه و سوز خواهد بودن

گفتی که بنخانه تو آیم روزی آن روز کدام روز خواهد بودن

میر طریقی - طالب علم است و متقی است و در علم موسیقی و قوفی تمام

دارد این مطلع ازوست

بیت

بسکه سبیل غمت از دیده پر نم گذرد شب هجر تو مرا روز به ماتم گذرد

آقا میرک نقاش - از سادات اصفهانست و در طراحی و تصویر بی نظیر زمان
و حالیا در خدمت صاحبقرانی میباشد و مقتدای آن طایفه اوست در جواب این مطلع
جامی

بیت

دوهفته شد که ندیدم مه دوهفته خود را کجا روم بکه گویم غم نهفته خود را
غزلی گفته که مطلعش این است

بیت

شدم پیاغ که بینم گل شکفته خود را شنیدم از گل و بلبل غم نهفته خود را
من بدیشان گفتم غم نهفته خود را از گل و بلبل هر دو شنیدید یا از بلبل
جواب دادند که گل هنگام شکفتن صدائی میکند و آواز آنست

میر علی کاتب - اصل او از سادات هراتست اما در مشهد مقدس رضویه
نشوونما یافته و خدمت مولانا سلطان علی مشق نستعلیق میکرد فی الواقع که از گذشت
مولانای مذکور خط نستعلیق را به ازو کسی نوشت و در شهر سنه نهصد و بیست و
پنج ۹۲۵ بواسطه انقلاب خراسان بماوراء النهر رفت و میگویند که درین وقت باصره اش
ضعفی پیدا کرده طبعش در شعر ملایمت دارد این معما باسم مهدی ازوست

(رباعی)

خوش آنکه بعشق مبتلا گردیده یگانه ز خویش و آشنا گردیده
یکبار گی از قید خرد وارسته در میان کدها یسرو پا گردیده

میر رضائی - از سادات رضویست جوان درویش نهاد فقیر است و بقدر خود
طالب علمی دارد دیوان غزل تمام کرده و در منقبت قصاید عربی دارد این چند
مطلع ازوست

بیت

دلم نیاید از آن زلف پرشکن بیرون باختیار نیاید کس از وطن بیرون
کارمن دور از مهر ویت بغیر از آن نیست بس که دارم ضعف آنهم گاه هست و گاه نیست
بیک نظرز دو چشم تو بیخبر شده ام خراب تر کس مستت بیک نظر شده ام

میر عبدالله - پسر میر برهنه است که چند سال از جمله سازندهای سلطان

حسین میرزا بود اما او بعکس پدر واقع شده این مطلع ازوست

بیت
در شب هجرت چرا عالم بچشمم شد سیاه گرنمرد از صرصر آهم چراغ مهر و ماه

میر صنعی - از سادات رفیع الدرجات نیشابورست و در خوش طبعی و ذهن
 بغایت مشهور و در علم عروض ماهر و خطوطش خصوصاً نستعلیق بسیار خوبست
 و در محاورات و آداب صحبت بسی مرغوب این مطلع ازوست **بیت**
 بردار نقاب از رخو حیرانی من بین بکشا گره از زلف و پریشانی من بین

صحیفه دوم - از صحیفه دوم

قاضی میر حسین - از اکابر یزدست و مسقط الرأسش قصبه میداست در اوآن
 جوانی بشیراز رفته نزد علامه دوانی تحصیل نمود در اکثر علوم خصوصاً احکام
 حکمی فیلسوف و در میان همگان بصفت عالی رتبت **انی اعلم ما لا تعلمون**
 موصوف گردید تصانیفش بسیار و درغرر فوائدرتبتش قلاده گردن روزگار از آن
 جمله در شرح دیوان معجز بیان حضرت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه اگرچه بعضی
 درآنکه تمام دیوان شعر آن حضرتست سخن دارند اما گاهی کلمات معجز آیات
 از آن حضرت سرمیزد و تخلص آن حکمت شعار منطقی است این مطلع ازوست

بیت

دگر شب آمد و من مبتلای هجرانم کججا روم چکنم چاره نمیدانم
 این معما باسم حسام ازوست
 از حسن بیحد تو ای نازنین شمائل عاقل شدست مجنون مجنون شدست عاقل

مولانا جلال الدین - ارسطوی ثانی بلکه افلاطون یونانی است شرح تجرید
 و تفریدش از تعلیق حواشی اهل توصیف و تحقیق غنی و بیان جلالت قدرش از غایت
 اضائت اشراق انوار دانش مستغنی است
 هر جا سمند فکرت راند ز راه حکمت مانند از رکابش مشائیان باهل
 نور ضمیرش آفاق روشن کند ز اشراق زان رونهند بر طاق اشراقیان هایکل
 منشا و مولدش از قصبه دوانست و طبیعت او در شعر و ممما روان این قطعه
 در تاریخ سلطان ابوسعید زاده طبع آن فیلسوف زمانست و در واقع بسیار خوبست

بیت

سلطان ابوسعید که در فر خرمی چشم سپهر پیر جوانی چو او ندید
 الحق چگونه گشته نگردد که گشته بود تاریخ قتل (مقتل سلطان ابوسعید)

در سنه ثمان و تسعمائة بعالم جاودانی انتقال نمودند و در (دوان) مدفون شد و مدت عمرش بهفتاد رسیده بود و تاریخ ولادتش قره‌الین و این رباعی ازوست (۱)

ملا حسین اردبیلی - عالم کامل و نکته‌دان فاضل بود کواکب فضایل نفسانی از مطلع آن معلم ثانی طالع و انوار تبحر در اکثر فنون و مقاصد علوم از مواهب تالیف و تحریرش ساطع و در اوایل جوانی در خدمت حضرت ارشاد پناه هدایت دستگاه حیدر صفی قدس‌الله سره‌العزیز ه‌شرف بود و باشارات آن قدوه ارباب نجات جهت تحصیل کمالات روی توجه بخراسان کرده و در اکثر علوم معقول و منقول سرآمد اصحاب کمال گردید و از آنجا معاودت کرده خادم حضرت مقدسه گشت و احوال فرخنده مالش بنشر علوم میگذشت و در شهر سنه‌خمسین و تسعمائة ۹۵۰ برحمت حق پیوست عمر شریفش از هفتاد سال متجاوز بود و گاهی در شهر میل میفرمود این رباعی در توحید از آن سر دفتر ارباب تجرید است

بیت

ای گشته ز ذات تو هویدا همه نور ذرات جهان ز ذات تو یافت حضور
کنه تو ز دانش و خرد ها مستور وجه تو ز ادراک نظرها همه دور

مولانا محمد جرجانی - بزیور فضایل نفسانی و حلیه کمالات انسانی

متحلی است تحریر و قواعد شریفش نصرت المطلقین خواص و عوام و ارشاد دروس خلاق موروثش از تذکره نقهای امام و علمای انام بود مدت هدید در غیبات عالیات ائمه معصومین رضی‌الله عنهم بهجور بود و از آنجا بهراق عجم آمده در کاشان اقامت فرمود و در شهر سنه خمس و اربعین و تسعمائة ۹۴۵ متوجه ریاض رضوان گردید و گاهی بگفتن شهر میل و خصوصاً بنعت و منقبت رغبت مینمود تخلص خرمی میکرد این مطلع قصیده ازوست که در جواب استاد گفته و خوب واقع شده

بیت

شهی که خلعت نادعلی است در بر او نهاد تاج خلافت خدای بر سر او

امیر فیض‌الله حاجبی - اصالش از دار السلام بغداد است و از امیر زادهای

کریم نهاد آنجاست و سلسله نسبش بآل برهک متصل و مثل **هنا ایضاً من برکة البرامکه** مصداق حال آن سر دفتر افاضل آفاق، اطلاق لفظ میریاد بر او از رهگذر

(۱) رباعی - در نسخه خطی از قلم افتاده است

امارتست نه بمعنی سیادت و در اوایل حال در عتبات عالیات میبود و در آخر از آنجا متوجه عراق هجرت گشت و جهت تحصیل در بلده کاشان ساکن گردید و در سلك شاگردان مولانا شمس الدین محمد خفزی در آمد و اکثر متداولات در نظر امان مطالعه فرمود بعد از مدت دو سال در شیراز نزد مولانا عبدالصمد تحصیل نمود و چند وقت است که در تبریز است و در مدرسه مظفریه نصریه بافاده علوم دینی اشتغال داشت تا آنکه در این اوان حسب الامر قضا جریان بر مستقر قضای معسر قرار گرفت الحق در آن امر خطیر کمال امانت و دیانت مرعی داشته از خود بتقصیر راضی نمیشود و گاه گاه میل بنظم فرموده این اشعار آبدار بر صحیفه روزگار تعلق نموده

بیت

سگت را بنده ام تا بنده را جان در بدن باشد که در تعلیم اطوار وفا استناد من باشد
این سر قصیده نیز از آن سر دفتر افاضل آفاقت

بیت

شد محو از صحیفه دوران خط وفا خوش گفت بکدو حرف دلاویز آنکه گفت
گویا نبود بیخبر از این زمان که گفت ورنه درین زمانه که مائیم اندرو
از ساغر سپهر مجوس می که کس نخورد وز گلشن زمانه مچین گل که شاخ گل
یا خود در او نبود چنین یار دلربا منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا
زیشان دونام ماند چوسیمرغ و کیمیا آمد شد صبا نبرد ره بسالها
از شیشه نگون فلک باده صفا ماریست کاتش دهن اوست گل نما

مولانا به سلطان محمد - صدقی تخلص دارد و عالم کامل و شاعر فاضل است

و اکثر علوم خصوصاً کلام و فقه را ورزیده و در بحث علم و فصاحت بی نظیر زمانست و در شعر و انشا یگانه دوران اما بسیار بی طالع افتاده گویا فلک کج رفتار و ناسازگار غیر ازین کاری ندارد که عاقل ازو در رنج و جاهل صاحب کنج باشد
و این رباعی مشارالیه در اینجا مناسب حال واقع شده **رباعی**

تا دور فلک گرد زمین خواهد بود با اهل دلش همیشه کین خواهد بود
با شیوه بیداد قرین خواهد بود تا بود چنین بود چنین خواهد بود

مولد او اگر چه استرآبادست اما مدت مدید ساکن کاشان بود و اکثر اوقات در کاشانه خود بافاده علوم دینی و نشر معارف یقینی اشتغال مینمود در آن اثنا گاهی فکر شعر میفرمودند از اقسام شعر بقصیده گوئی میل مینمود

بیت

خطیبت بر کتابه این دیر دیر پا کاسوده کشت هر که رضا داد باقضا
مراغمیست ازین روزگار سفله نواز که شرح شمه آن قصه ایست دور و دراز

اعجاز عشق بین که چراغ دلم نبرد هر چند تند باد غمت رو باو نهاد
این ایات نیز از غزلیات اوست

بیت

نی از عدم غم دل نی از وجود مارا عشق تو ساخت فارغ از هر چه بود مارا
بناله بود دل آزرده آه پر شرر من که در گرفت یگبار آتش جگر من

بیت

از سامی نامه اش این بیت ثبت افتاد خوشا حال مستی که منصور وار
میسر شدش مستی پای دار

در شهر سنه اثنی و خمسین و تسعمائه ۹۵۲ در جوار **فی مقعد صدق عند**

ملیک مقتدر ساکن کشت و در کاشان مدفون شد

قاضی شمس الدین معلوم — مولدش در لاهیجان گیلانست در محلی که صاحب قرآن

مغفور در آنجا تشریف داشته اند از آنجا بملازمت ایشان بهزم جهانگیری علم افزاشته در ابتدای ظهور دولت این دودمان عظیم الشان منصب صدارت ممالک محروسه تعاقب بدیشان داشته بعد از آنکه باندک مدتی ترك آن کرده بحال خود می بودند و بعضی اوقات بتعلیم اصغر شاهزادگان سوای من اشتغال مینمود و درین ولا که سن شریفش از نود متجاوزست ترك علائق و عوایق کرده اوقات در طاعات و عبادات صرف میکند این مطلع را حسب حال خود میگفت

بیت

جوانی رفت در راه تو پیر روزگارم من گرفتار بلا و دردو آه یشمارم من
مولانا رکن الدین — اصلش از شیراز است و از عظمای ادبای عصر بود

ببین نفس و سعادت قدم مشهور و ممتاز از جمله شاگردان نجیب مولانا صدرالدین علی خطیب است از شیراز متوجه کاشان گشته و در آنجا متوطن شدند و در اواخر ایام بطبابت نواب صاحبقرانی شرف امتیاز یافت و در شهر سنه ست و اربعین و

تسعة ۹۴۶ بمرض الموت گرفتار آمد این مطلع ازوست

بیت

گل نورسته من آنچنان نازک بود خویش که مبرسم شود آزرده چون چشم افکنم سویش
مولانا کمال الدین حسن — ولد رشید حکیم مذکورست نفس نفیسش تریاک
قاروق دوا خانه **فاذا مرضت فهو یشتقین** و قدم شفا اثرش نجات بخش
ماهو شفاء ورحمة للعالمین در علم طب ید بیضا داشت و در علم حکمت
نفس مسیحا و در اصناف فضایل و سایر اقسام علوم علم تفوق بر افراشته خطش بر
تعلیق استادان قلم نسخ میکشید و سلیقه موزونش در بیت الفضایل زمانه فرید بود و در شهر
سنه ۹۵۲ بسایهات هرات مبتلای مرض الموت شده بمطب عدم خرامید این مطلع ازوست

بیت

غنچه پر از درو گوهر دهن میخوانمش میفشاند از دهن گوهر سخن میخوانمش

یا قوت آبدار لب قوت جان من لب تشنه را بچشمه حیوان نشان دهد

مولانا جلال الدین طیب — حاوی فضایل نفسانی و جامع اختیارات بدیع
الصفات و کمالات انسانی در اصل صفاهائست و در طب شاگرد نفیس مولانا صدرالدین علی
شیرازیست و بعد از آنکه مولانای مشارالیه مدتی در گیلان ورشت بسر برده بودند
پایه سریر خلافت مصیر شفا فته حالی مدتی است که بطبابت حضرت صاحبقرانی مشرفست
و این مطلع از ایشانست

بیت

دامن از من چه کشی ای بتو ام عهد درست تا قیامت مه من دست من و دامن تست

مولانا شرف الدین علی باقی — بافق قصبه ایست از قصبات ولایت کرمان
روی در ملک سخن وری و طلاق بیان سبحان زمان بی تکلف تا اختر فضایلش از
افق کمال برآمده از پرتو طلوع آن عرصه ساحت فصاحت روشن است و تا گلبن
افضالش در جویبار سرابستان کمالات سرکشیده فضای دلکشای بلاغت از سایه آن
گلبن فصاحت خرم اگر جواهر آبدارش حل ابکار افکار را ترصیع کند روانست
و اگر فصاحت بلاغت انما سبحة سان دست بدستش گردانند بجاست این دو مطلع از اشعار غنوبت
آثار اوست

بیت

نخواهم بگذرد سوی چمن باد از سر کویش که ناگه بوی او گیرد گل و غیری کند خویش

نخواهم شمع من کارایش هراجمن باشد هوس دارم که همچون روشنی در چشم من باشد
و در جواب آن بیت جامی که

وعده آمدن مده غصه هجر بس مرا بر سر آن فزون مکن غصه انتظار هم
نیکو فرموده است

قطع امید من کنی دمبدم از وصال خود تا نکنی دل حزین شاد با انتظار هم

قاضی عبدالخالق — کرمودی — از طبقه قضات بلدة المؤمنین قم

وازمراه عوایب مآب **والشعراء يتبعهم** است زیرا که با وجود تمکین مسند خیر البرایا
اکثر اوقات زبان بفحش و هجا میکشود، خالی از فضایل و خوش طبعی نبود این بیت
از جمله اشعار اوست .

بیت

چوبگشت کویت آیم بکرشمه رخ پوشی چوروم ملول ازین در زرد گرد آئی

مولانا عزیز جبلی — از طایفه معتبر قزوینست و در اکثر علوم معقول و

منقول متین سلیقه شعرش جبلی و شیوه فضلش فطری است چنانکه از این دو بیت
که در مدح حاکم جیلان گفته بود مبین میشود : آنکه گاه افاده تنجیم

عقل فعال را قرآن باشد آنچه در خاطری خطور کند سربس نزد اوعیان باشد
گویند که ممدوح مذکور اصلا صله نداد و منشاء که از او استفسار کردند گفت مولانا مدح خود

گفته نه از برای من بهر حال این مطلع ازوست **بیت**

بسی باخویشتن در خواب اورا هم سخن دیدم مگر در خواب بینم بار دیگر آنچه من دیدم

ملاامان الله — از طبقه حجازیه شهر قزوینست و در آنجا بمولانا امانجان

مشهورست و فاتش در شهر سنه خمسین و تسعمائه ۹۵۰ واقع شده است این مطلع ازوست

بیت

مرا توفیق ده یارب که بوسم آستانش را کشم در چشم خود خاک کف پای سگانش را

شیخ ذوالنون — مولد او موضع جناح ا قزوینست و برادر زاده مولانا

ادهم منشی و در طب از شاگردان مولانا جلال احمدست فی الواقع در علوم زحمت

بسیار کشیده و مدت ده سال بامن بود و سه زساله یکی در حفظ صحت و دیگری در

بحران و دیگری در معما بنام من نوشته در فوات ناپیدا شد و کسی ازو خبری نداد

این معما باسم خلیفه ازوست

بیت

نقطه کز مشک تر بر لعل جانان منست هست خالی پیش لب یا آفت جان منست

رباعی این رباعی نیز بدو منسوبست

فریاد و فغان زین فلك خون آشام کز صبح نشاط او دمد ماتم شام
هر پیرهنی که صبح پوشد بینی آغشته پنخون بیگناهان هر شام

حکیم خباز - غنایت الله نام دارد اصفهانست و طبیبی تخلص میکند و در اکثر

علوم و قوف دارد و مردی خوش صحبت و ادیبست این دو مطلع ازوست

بیت

بلاست نخل قد فتنه بار یار نه قامت خرام آن قدو قامت قیامتست قیامت

از آن نمیکنم اظهار درد پنهانی که عاشقی بود احوال عشق میدانی

ملا صنع الله - اگر چه از ولایت کاشانست اما مدتها شد که در تبریز

اوقاتش بطبابت گذرانست قصیده در باب فتح شروان که در سنه اربع و اربعین و
تسعمائه ۹۹۹ اولیای دولت روز افزون نموده بود گفته که از هر مصرعش تاریخ آن

بیت

سال بظهور میرسد مطلع این است آمد از باد صبا مژده رحمت بنهال
کای زبسی برگی تو بوده پریشان احوال

مولانا عبد العلی تونی - اکثر علوم متداوله را تتبع کرده در کمال تقوی

و طهارتست و در میان ارباب ذکا دروفا مشهور است و نزد ارباب صفا بخوش طبعی
مقرر این مطلع ازوست

بیت

را از صحبت اهل وفا یارب چه مانع شد چه بد کردیم ما ای نازنین از ما چه واقع شد

در وقتی که میرزا شاه حسین فیلسوف مشهور میر غیاث الدین منصور را بنا
رکدورتی که از امیر جمال الدین صدر داشت بار دوم طلبیده مقدم او را باعزاز و
حکرام تمام تلقی نمود میر مذکور بنا بر اسبابیکه شرحش طولی دارد بی نیل مقصود
راجعت کرد مولانای مذکور این رباعی را در سلك نظم کشید

بیت

ای میر بالقاب مقید رفتی ناخوانده ترا خلیفه جد رفتی
تعظیم تو آخر نه چو اول کردند افسوس که نیک آمدی و بد رفتی

ملا شاه قلی — از ولایت خلخال عراق است و در مولوبت و معما بین الاقران

طاق این دو مطلع ازوست

بیت

موتی شد ای طیب وجودم ز دردو غم موتی نمانده بیش میان من و عدم

از پی دفع جنونم داغ بر سر می نهند داغ دل بس نیست بر سرداغ دیگر می نهند

طالب گیلانی — از علوم خصوصاً طب با خبر است و از صنایع شعری

صاحب وقوف چنانچه در آن فن رساله تصنیف کرده این مطلع ازوست

بیت

کو دل آواره تا پهلوی خود جا سازمش میروم دنبال او باشد که پیدا سازمش

ملا اشرف — از ولایت عراق است و بقدر خوش نویسی و فضیلتی دارد این مطلع

ازوست

بیت

از تاب دوری تو مرا تاب تب بسوخت فریاد روز یکسی و آه شب بسوخت

ملا ولی — از مردم معتبر شیراز بوده و در میان اهل فضل بخوش طبعی

و ادراک ممتاز این رباعی ازوست

بیت

غم راز من و مرا گزیر از غم نیست یاران قدیم را گزیر از هم نیست

غم خوی بمن ~~کرده~~ من خوی بغم همچون من و غم دویار در عالم نیست

صحیفه سوم

در ذکر وزیرای مکرم و سایر ارباب قلم

میرزا شاه حسین — اصفهانی بود در اول عمر به تنهایی اوقات صرف مینمود

چون بقدر صورت خطی داشت بقایضی شهر مذکور مشغول شده بعد از روزی

چند که وزیر داروغه آنجا و ملازم دورمش خان شاملو بود بنا بر آنکه در فقرات

دشمن که تفصیل آن در کتب مسطورست خدمت نمایانی ازو صادر شد بوزارت

حضرت صاحبقران مغفور سرافرازگشت و کار او بجائی رسید که در یکروز هزار

تومان بخشید و کم کسی را از وزراء این رتبه دست دهد

بیت

بنای روزگار که این طاق زرنگار بر طاق چارمین بلند آسمان نهاد

چون اوج بارگاہ جمال ترا بدید بر کند مهر راو بر آن آستان نهاد

اما بسیار نازک مزاج و رعناوش سلوک می نمود و درخوش طبعی و ظرافت تقلد امیر عیشیری فرمود و نسبت بمقربان درگاه و امرای عالیجاه رعایت حرمت بجای نمی آورد بنا بر این جمیع ارکان دولت ازو رنجیده در صدد انهدام بنای حیاتش برآمدند و از جمله مهتر شاه قلی که اول مهتر رکابداران بود آخر تواجی شده بود بواسطه ماندن تحاویل ایام رکابداری میرزا شاه حسین تا او سخنان درشت گفته بلکه تهدید بقتل داده بود تا در شهر سنه ۹۲۵ در وقتی که او از خدمت صاحبقران مذکور بیرون آمد هم در میان دولتخانه فرصت یافته از خنجر تیز پیکر بدنش را ریز ریز کرد و او هم بعد از چند مدت از همان شربت چشیده متوجه سرای جزا گردیده است

بیت

هر که بدی کرد بیدار شد هم بید خویش گرفتار شد
هر چند روش میرزای مذکور از حد اعتدال دور بود اما طبعش در شعر و ظرافت بد نبود این مطلع که در جواب مولانا جامی گفته شاهد این سخن است

بیت

عاشقان هجر ترا مونس جان ساخته اند واصل چون نیست میسر بهمان ساخته اند
خواجه جلال الدین تبریزی — خوش طبعی بی نظیر بود و در ملائمتی انشاء دلپذیر، بعد از قتل میرزا شاه حسین بمنصب وزارت صاحبقرانی دخل کرد اما هم در آن اوان باغواهی (دیو سلطان) که وکیل آن حضرت بود گرفتار شده بعد از روزی چند او را در بوریا پیچیده سوختند گویند در محلی که او را میسوختند این بیت میخواند

بیت

گرفتم خانه در کوی بلا بر من گرفت آتش کسی کو خانه در کوی بلا گیرد چنین گیرد
وكان ذلك في شهر سنه ۹۲۰ این مطلع از اشعار اوست

بیت

الهی چابک را صید کردن در کند من که اطمینان پذیرد خاطر مشکل پسند من
محمود خان دیلمی — از طایفه دیالیه و اکابر قزوینست و خود را از نسل مالک اشتر می داند و ملک محمود خان در اوایل حال بوزارت صاحبقران مغفور سرافراز گشت و طلعت قانتش را بخلعت گرانمایه جلیل القدر منصب مذکور بیاراستند

بسیار کریم اخلاق و نیکو نهاد بوده بابرگان در مقام مروت و با خردان بطریق ابوت معاش میکرد و فضایلش بیش از حد تحریر و تقریر و لالی نظمش متجاوز از سرحد تعریف این مطلع ازوست

بیت

بعد از وجود خاک وجودم سبو کنید **گر بشکند سفال سک کوی او مرا**
شاه میر — دیلمی است و مسایل حکمی و فضایلش در مضبوطست و اجزای کلماتش مربوط و در اکثر علوم شاگرد مولانا حاجی محمود تبریزی است و طبعش در غایت تصرف و انگیز. بعد از برادرش میرک بیک بوزارت صاحبقران مغفور رسید و بعد از اندک روزی ترک آن کرده قناعت ورزید این دو مطلع ازوست

بیت

خوبروئی که ندارد رحم دلدار منست **عشقبازی با بقان سنگدل کار منست**

مرحمی نیست که دل را من از او چاره کنم **مگر از سینه برون آید و صدپاره کنم**
جمال الدین امیر بیک — از احفاد شیخ محمد کجی است درین روزگار سردفتر دیوان افضالست و روز ناچه فرخنده آمال پروانه در آتش بهر جلالت مختوم و از توقیعات اعمالش مآثر مرضیه مفهوم از اقوای میر ذکر یای وزیر است و در زبان آوری و مجلس آرائی بی نظیر و مولدش از قصبه عراقست و در خوش طبعی و سخنوری یگانه آفاق این ازوست

بیت

اگر گویم نهال قامت دلجوست میرنجی **و گر گویم ترا بالای چشم ابروست میرنجی**
 شکایت چون کنم از جور چشم فتنه بار تو **که گر گویم سر زلف تو عنبر بوست میرنجی**
خواجه غیاث الدین — برادر خواجه امیر بیک مذکور است بعضی اوقات در عراق عرب بامر مذکور اشتغال داشت گویند شاعری قصیده در مدح او گفته و بی جهت زبان بوجوش گشاد خواجه مذکور این قطعه گفته نزدش فرستاد

بیت

ز مدح آنچه افزودیم در کمال **زهجوی که گوئی همان کم شود**
 ز دم لابه سک چه شادی رسد **که از غمفش موجب غم شود**
خواجه درویش غیاث — برادر خواجه مظفر ولد خواجه فخر الدین تبکخی است طبعی دارد صافی و سلیقه وافی داشته چنانچه ازین دو مطلع بوضوح می پیوندد

بیت

اگرچه نیست روا سجده بتان کردن **تو آن بتی که ترا سجده میتوان کردن**

خواجه درویش — برادر خواجه مذکورست، و در تیز زبانی و حاضر جوابی رافواه و السنه مشهور. گویند در وقتی که وزیر كك میرزا بود میرزارا نسبت باو طایفه در خاطر آمده گفت خواجه میگویند که تو پستی، واقعی است گفت بلی پادشاهم چنین است گفت سبب چیست گفت نشنیده‌ای که گفته‌اند **الناس علی دین ملوکهم** بن مطلع بدو منسوبست

بیت

بنان ضعیف شدم از غمش من درویش که سایه را نتوانم کشیدن از پی خویش
میرزا احمد — از طایفه دیالمه است و مدت حیاتش بعشرت مدام و مطالعه فقه و خردار خوبان گل اندام و تجرع باده گلرنک و سماح نغمه و آهنک چنک مشغول بود و خوش طبعان عراق و خراسان چون خواجه محمد اصغر و خواجه محمود ط در سلسله او بلوندی اشتغال داشتند این مطلع ازوست

بیت

بسر کوه شود وصل تو ای آرام جان مارا که از خویشان ترا بیم است و از یگانگان مارا
شاه عنایت الله — از همان طایفه است اکثر اوقات بوزارت اترک قیام نموده بن مطلع و بیت ازوست

بیت

تا هر زمان ز عشق بلائی نمیرسد جان بلا کشم بنوائی نمیرسد
 خواهم که ناله را برسانم بکوش یار از ضعف چون کنم که بجائی نمیرسد
رجائی — خواجه سیف الدین محمود نام دارد اصلش از اصفهانست چون فریر او در وجه معقولیت است و ادای کلماتش در نهایت شیرینی و مقبولی من او را خوش لهجه گفته‌ام و اگر کسی سخن گفتن او را شنیده باشد میداند که اسمی بامسمی است. از فرزندان کمال اسمعیل مشهور است و در علم سیاق و معاملات دیوانی بی بدل در شعر خصوصاً در هجو بی مثل و در جواب آن قصیده که

بیت

کنون از سر سرو پای صنوبر کشد مرغ مرغوله و لاله ساغر
 قصیده غزائی در سلك نظم کشیده از آنجا مطلعی و يك بیت آورده شد

بیت

صنوبر قد من که نارش بود بر رو بسته‌ام دل چوبار صنوبر
 بلايك سپاسا صفایان خرابست اعمال عیال بر زور پرزد

این رباعی نیز ازوست (رباعی)

آن گل که دل اهل وفارا خون کرد خون کرد چنانکه کس نداند چون کرد
سر پنجه بخون عاشقان گلگون کرد

عبدی بیک — از بزرگ زادهای شیرازست و در امانت و دیانت و راست قلمی
در این قلمرو بی شریک و انبازاست و مدتی است که در دفتر خانه شریفه سرافراز است
واقع که تامفرد نویس قضا و قدر جمع و خرج افراد بشر را حسبالمفصل تنقیح داده
هم چو او جوانی محبوب هنرمند در کوشوار ظهور و میزان مرور و دهور نیاورده و در
شعر خصوصاً مثنوی ید طولی دارد و خیال انگیزی او در مثنوی بسیار پر خاشی واقع
شده تخلص او نوید است و در صغر سن کتاب جام جمشید گفته این چند بیت
از آن کتابست

بیت

دهانش را صفت چون حدمن نیست چگویم چون در آن جای سخن نیست
بسان آب حیوان تا پدیدار نکشته خضر از وی هم خبردار
بود موئی بر اندامش کمر نام چگویم مو کجا بودش بر اندام
پا افکنده گیسوی سمن سای بلی تاریک باشد شمع را پای

بعد از اتمام آن جواب خمسه گفت، و بسیار معانی خاص در آن درج کرد که
بعد از خواندن آن صدق مقال کاتب معلوم میشود این دو بیت از کتاب هفت اختر
و در تعریف شکار نوشته شده است

بیت

دیده آهوان نشان کردند تیرا میل سرمه دان کردند
زاردهای تفک یلان جهان آتش فتنه ریختی ز دهان
آتش فتنه دود میانگینت سرمه از چشم آهوان میریخت

شاه صدر — ولد شاه عنایت الله دیلمی است و اکثر اوقات نزد امرای ترک
بوزارت مشغول بود و در سنه خمس و خمسین و تسعمائه ۹۵۵ وفات یافت این بیت ازوست

بیت

کشید اشک برویم ز خون دیده خطی که سرخی رخ عاشق ز خون دیده خوشست
امیر فلامرز — از جمله دیالمه است در اوائل جوانی چنانی دانی بخوردن باده